

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و شصتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۲ گنج حضور، بخش ششم

با وجود زال ناید انحلال
در شبیکه و در بر آن پردلال

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۷

انحلال: گشوده شدن گره
شبیکه: دام و کمند
دلال: ناز و کرشمه

مادامی که پیرزن دنیا با تو همراه است یعنی من ذهنی داری و چیزهای ذهنی را به مرکزت می‌آوری، آزاد شدن از دام او و گشودن بندهایش اتفاق نخواهد افتاد. اگر در آغوش آن ساحره پرفریب و عشوه‌گر باشی و با هرچه که نشانت می‌دهد همانیده شوی، سحر او باطل و گره‌هایش باز نمی‌شود.

نه بگفته‌ست آن سراج اُمتان
این جهان و آن جهان را ضرتان؟

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۸

سراج: چراغ
ضَره: هوو

مگر پیامبر که چراغ هدایت ملت‌هاست نفرمود که این جهان و آن جهان یعنی جهانی که ذهن نشان می‌دهد و جهان فضای گشوده‌شده و حضور، مانند دو هوو هستند؟

حدیث

«مَثَلُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَمَثَلِ ضَرَّتَيْنِ بِقَدَرٍ مَا أَرْضَيْتَ إِحْدَاهُمَا أَسْخَطْتَ الْآخِرَةَ»

«دنیا و آخرت همچون دو هُوو هستند که هر مقدار که آن یکی را خرسند سازی، دیگری را خشمگین کنی.»

پس وصال این، فراق آن بود
صحت این تن، سقام جان بود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۹

سقام: بیماری، دردمندی

پس رسیدن به یکی، به معنای دور شدن و خداحافظی کردن از دیگری است. اگر انسان سلامتی و سرزندگی من ذهنی را بخواهد، در این صورت جان اصلی اش بیمار خواهد شد یعنی با رشد و قوی شدن من ذهنی، جان اصلی اش کم شده و او از خداییتش جدا می گردد. برعکس هرچه به خداییت خود بیشتر زنده شود، من ذهنی اش کوچک تر خواهد شد.

سخت می‌آید فراق این مَمَر
پس فراقِ آن مَقَر دَان سخت‌تر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۰

مَمَر: محل عبور
مَقَر: محل قرار گرفتن

در جایی که جدانشدن از چیزهایی که مانند جوی روان و به‌صورت فکر بعد از فکر از ذهن می‌گذرند بسیار سخت است، پس ای انسان، بدان که دورشدن از پایگاه و مقر این لحظه و جدایی از بی‌نهایت و ابدیت خداوند برای تو بسیار سخت‌تر است، زیرا زندگی‌ات را روزبه‌روز سخت‌تر کرده و تو را به جهنم خواهد رساند.

چون فراق نقش، سخت آید تو را
تا چه سخت آید ز نقاشش جدا

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۱

در جایی که دور شدن و جدا شدن از آن چه ذهن نشان می دهد و شامل نقش ها و تصاویر ذهنی چیزها و آدم هاست، این قدر برای تو مشکل است، پس بین که جدا شدن و دور ماندن از خالق و نقاش این نقش ها که خداوند است چقدر مشکل خواهد بود.

نکته: ما در برابر این دنیای پست صبر نداریم. نقشی را که دنیا به ذهنمان می آورد به مرکزمان می آوریم و سریع و تند آن را دنبال می کنیم و از نقاش غافل می شویم. به عبارتی فراموش می کنیم نقش بی اهمیت است و ما قرار است به نقاش زنده شویم.

ای که صبرت نیست از دنیای دون
چونت صبرست از خدا؟ ای دوست، چون؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۲

دُون: پست، نازل

ای دوست، ای انسان، تو که نمی‌توانی از دنیای حقیر و پست همانیدگی‌ها جدا شوی و با رعایت «انصتوا»
سرعت فکرها را کم کنی و صبر نداری و زندگی را از چیزهای ذهنی می‌خواهی، چگونه می‌توانی از خدا جدا شوی
و بر فراق او صبر کنی و از زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت او دور بمانی؛ چگونه؟!

چون که صبرت نیست زین آب سیاه
چون صبوری داری از چشمهٔ اله؟

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۳

تو که نمی‌توانی از این آب سیاه مخرب که از دنیا و چیزهای ذهنی و تأیید و توجه مردم به‌دست می‌آید جدا شوی و بر فراق آن صبر کنی، پس چگونه در دوری از چشمهٔ آب زندگی که می‌تواند از درونت بجوشد و عشق، شادی، حس امنیت، عقل خوب، قدرت، هدایت، خلاقیت و رضایت را نصیبت کند، صبر می‌کنی و از این برکات خود را محروم می‌گردانی؟

نکته: ما چشمهٔ خداوند را با باز نکردن فضا در مرکزمان کور کرده و راه آب سیاه تخریب‌کننده را از بیرون باز کرده‌ایم؛ وقت آن است که روی این موضوع تأمل کنیم.

چون که پی این شرب، کهر داری سکون
چون ز ابراری جدا وز یشربون؟

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۴

اِبرارِ نیکان
یشربون: می نوشند.

وقتی تو بدون نوشیدن آب سیاهی که از همانیدگی های مرکزت می گیری و ویرانگر است، آرامش و سکون نمی یابی، چگونه می توانی از نیکان یا انسان های زنده شده به زندگی مانند مولانا و از شراب پاکی که زندگی به آنها می نوشاند جدا و دور باشی؟

نکته: اگر فضا را باز و مرکز را عدم کنیم، از زندگی شرابی می‌گیریم که بسیار گوارا و زنده‌کننده است و همان شرابی است که ابرار یا نیکان می‌نوشند؛ اما متأسفانه این کار را نمی‌کنیم، زیرا سکون نداریم و منتظریم از تندتند فکر کردن، چیز خوبی عایدمان شود که از آن زندگی بگیریم.

قرآن کریم، سوره دهر - (انسان) (۷۶) -، آیه ۵

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»

«همانا نوشند نیکان از جامی لبریز که آمیغ آن عطراگین است.»

گر بینی یک نفس حُسن و دود
اندر آتش افگنی جان و وجود

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۵

و دود: بسیار مهربان و دوستدار، از نام‌های خداوند

اگر لحظه‌ای حُسن، زیبایی و لطف خداوند و دود را بینی یعنی مرکزت را عدم و فضا را باز کنی و به بی‌نهایت او
زنده شوی، در این صورت جان من ذهنی و حس وجود ذهنی خود را در آتش می‌افکنی و می‌سوزانی.

جیفه بینی بعد از آن این شُرب را
چون بینی کر و فرِ قُرب را

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۶

جیفه: مردار
کر و فر: شکوه و زیبایی
قُرب: نزدیکی

هرگاه با فضاگشایی توانستی عشق، شادی بی سبب، رضایت، خلاقیت و پذیرش را تجربه کنی و متوجه شدی دور ماندن از مانع سازی، مسئله سازی، کارافزایی، غیبت، انتقاد و عیب جویی چقدر خوب و عالی است، این یعنی این که از جنس زندگی شده‌ای و دیگر انسان‌ها را از جنس زندگی می بینی و به مرحله قُرب و یکی شدن با خدا رسیده‌ای. در این صورت اُبی را که از همانیدگی‌های مرکزت می آید و چیزهایی را که جهان بیرون به تو می دهد نمی خواهی، چون در نظرت مانند مردار جلوه می کنند.

همچو شهزاده رسی در یارِ خویش
پس برون آری ز پا تو خارِ خویش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۷

بنابراین مانند آن شاهزاده به وصال یار و معشوق می‌رسی و با خدا و زندگی یکی می‌شوی؛ آنگاه خارِ منِ ذهنی
و دردهای آن را از پایت بیرون می‌آوری.

جهد کن، در بی خودی خود را بیاب
زودتر، واللہ اعلم بالصواب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۸

کوشش کن تا هرچه زودتر فضا را بگشایی، مرکز را عدم کنی و بی خود شوی و در بی خودی، خود اصلی ات را بیابی و بدان که خداوند به راستی و سبک درست زندگی داناتر و آگاه تر است.

نکته: «واللہ اعلم بالصواب»، یعنی ما اقرار می کنیم که من ذهنی ما با سبب سازی نمی داند و خداوند با فضاگشایی و مرکز عدم ما همیشه بهتر می داند، پس ما این عقل من ذهنی را می اندازیم و عقل او را می گیریم.

در حذر شوریدن شور و شر است
رو توکل کن، توکل بهتر است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۰۹

حذر کردن از فضاگشایی، به تأخیر انداختن امر تبدیل و دودلی در رها کردن سبب‌سازی ذهن، باعث شور و شر درونی و پریشان حالی می‌شود. ای انسان، به جای تأخیر در ذهن برو و بر خدا توکل کن که توکل بهترین کار است و کمک می‌کند فضاگشایی کنی و به زندگی تبدیل شوی.

نکته: اگر یک لحظه با فضاگشایی زیبایی خداوند را ببینیم، دیگر رهایش نمی‌کنیم. پس ما باید سعی کنیم این رشته فکری‌های پی‌درپی را با تلقین به این که همه این فکرها ذهنمان را نشان می‌دهند و مهم نیستند، پاره کنیم تا کمتر به مرکزمان بیایند.

با قضا پنجه مزن ای تند و تیز
تا نگیرد هم قضا با تو ستیز

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۰

ای انسان اسیر در ذهن که هر لحظه، تندتند و بسیار تیز به چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد نگاه می‌کنی و آن‌ها را مهم دانسته و به مرکزت می‌آوری، در ذهنت سبب‌سازی نکن، به حکم «قضا و کن‌فکان» اعتماد داشته باش و مقاومت و ستیزه با قضا را که در این لحظه می‌خواهد تعیین‌کننده فکر و عملت باشد کنار بگذار تا قضا هم با تو ستیزه نکند، اتفاقات بدی برایت رقم نزنند و تو را به درد و رنج دچار نکند.

مُرده باید بود پیشِ حکمِ حق
تا نیاید زخم، از رَبِّ الْفَلَقِ

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۱

رَبِّ الْفَلَقِ: پروردگار صبح‌گاه

در برابر حکم الهی و «قضا و کُنْ فَکان» او، باید با پذیرش بی‌قیدوشرط اتفاق این لحظه فضا را گشود و با من‌ذهنی صفر مانند مردگان تسلیم بود و هیچ‌گونه واکنش منفی مانند مقاومت، شکایت، خشم و رنجش یا دخالت ذهنی از خود نشان نداد تا بدین ترتیب از بارگاه پروردگاری که صاحب بامدادِ فضاگشایی، پایان‌بخش شبِ من‌ذهنی و گشاینده صبح حضور است، زخمی و قهری به انسان نرسد.

عقل کلّ را گفت: مازاغَ البَصْرُ
عقلِ جزوی می کند هر سو نظر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۰۹

خداوند دربارهٔ عقل کلّ یا خردی که تمام کائنات را اداره می کند فرموده است: «چشم انسانی مانند مولانا که مرکزش عدم گشت و با عقل کل دید، به هیچ سوپی منحرف نشد و به همانیدگی‌ها توجه نکرد، بلکه فقط با فضاگشایی لحظه به لحظه، صاف به سوی زندگی رفت.»

در حالی که عقل جزوی من ذهنی دائماً به سوها نگاه کرده و به همانیدگی‌های مرکزش توجه می کند و به سوی هر چیزی که ذهنش نشان می دهد می رود.

نکته: ما نباید اجازه دهیم که ذهن یک چیزی را به مرکزمان بیاورد و ما را برای رفتن به جهت‌های ذهنی ترغیب کند، به طوری که حتی اگر یک دقیقه حضور داشته باشیم، یک دفعه حواسمان به چیزی که ذهن نشان می‌دهد جلب شود و آن چیز به مرکزمان بیاید و دوباره ما را به من‌ذهنی برگرداند.

قرآن کریم سورهٔ نجم - (۵۳) -، آیهٔ ۱۷

«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى»

«چشم خطا نکرد و از حد درنگذشت.»

[یعنی نباید چیزهای ذهنی به مرکزمان بیایند و برحسب آنها بینیم.]

عقل مازاغ است نورِ خاصگان
عقلِ زاغِ استادِ گورِ مردگان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱۰

«عقل مازاغ» یا عقل خدا و خرد فضای گشوده شده، نور چشم انسان‌های خاصی همچون مولانا است که مدام فضا را باز و مرکز را عدم می‌کنند و به سوی چیزهای ذهنی و اقل منحرف نمی‌شوند. اما عقل زاغ، که نماد عقل من‌ذهنی است فقط به چیزهای بد توجه کرده، به هر سو نگاه می‌کند و استاد این است که انسان‌ها را به سوی ویرانی و تخریب هدایت کرده و در گور مردگان در ذهن مدفون کند.

نکته: همه ما می‌خواهیم با سبب‌سازی، که فکر کردن برحسب همانیدگی‌ها و دردهاست زندگی‌مان را درست کنیم، اما این امکان پذیر نیست.

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

–مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲
قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

ای انسان، چرا سعی در فهمیدن چگونگی عدم داری؟ چرا مرکزت را که از جنس خدا و بی مکان و بی فرم است با هم‌هویت شدن و درست کردن من ذهنی نشان دار می کنی؟ عدم به وسیله ذهن قابل فهم نیست، بلکه باید به آن تبدیل شوی. پس نگاه کن تا این لحظه را که اولین قدم زندگی توست، با فضاگشایی درست برداشته و مرکزت را عدم کنی؛ زیرا نهاد تو بسیار نیکو و از جنس زندگی ست.

نکته ۱: اگر ما دنبال چگونگی هستیم، حتماً همانیده شده ایم و در واقع دنبال چگونگی حال من ذهنی مان هستیم.

نکته ۲: من ذهنی درست کردن یعنی نشان دار کردن خداوند، که در واقع ما نیز امتداد او هستیم.

به گرد تو چو نگرדם، به گرد خود گردم
به گرد غصه و اندوه و بخت بد گردم

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۶

خداوندا، اگر با فضاگشایی به این لحظه نیایم، به تو وصل نشوم و حول محور مرکز عدم نگردم و اداره امور زندگی خود را به دست تو نسپارم، در این صورت حول محور من ذهنی خود خواهم گشت و بر حسب سبب‌سازی آن فکر و عمل خواهم کرد، که جز ایجاد هیجانات منفی‌ای چون درد و غم و رنج حاصلی نخواهم داشت و حتماً اتفاقات بدی برای من خواهد افتاد.

این عدم خود چه مبارک جای است
که مدهای وجود از عدم است

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳۵

وقتی فضا را بگشاییم و مرکز را عدم کنیم، این مرکز عدم جای مبارکی است که به هر وجودی مدد می‌رساند؛ یعنی به جسم، هیجانات و فکر انسان کمک می‌کند. [بنابراین ما باید از عدم کمک بگیریم، نه آن چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد.]

نور دو دیده منی، دور مشو ز چشم من
شعله سینه منی، کم مکن از شرار من

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

ای زندگی، که به واسطه مرکز عدم نور چشمان من هستی و موجب شده‌ای تا چشم عدم بین در من باز شود و خرد کل زندگی‌ام را اداره کند، من هر لحظه فضای درونم را باز می‌کنم، پس از چشمانم دور نشو. همچنین به موجب این که مدام با ناظر شدن بر خود اجازه نمی‌دهم چیزی غیر از عدم به مرکزم بیاید، قلب من از گرمای عشق تو زنده شده است؛ پس نور و حرارت آتش این عشق را از سینه‌ام کم مکن.

پس بداند که خطایی رفته است
که سمن زارِ رضا آشفته است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳

سمن زار: باغِ یاسمن و جای انبوه از درختِ یاسمن، آن جا که سمن روید.

[وقتی انسان حضور، شادی بی سبب و رضایت را از دست می دهد] متوجه می شود که حتماً خطایی از او سرزده است، یعنی یک چیز ذهنی را به مرکزش آورده و برحسب عقل من ذهنی فکر و عمل کرده، و این موجب آشفته گی یاسمن زار رضا شده است.

هر کجا دردی، دوا آن جا رود
هر کجا پستی ست، آب آن جا دود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

از آن جایی که هر کجا درد وجود داشته باشد، دارو و درمان همان جا می رود و هر کجا که پستی و گودی وجود داشته باشد، آب هم به همان سمت سرازیر می شود، بنابراین تمام دواي زندگی به سوی کسی می رود که تا جای ممکن نسبت به من ذهنی کوچک شود.

نکته: تعظیم خدا چگونه به وجود می آید؟ وقتی ما پندار کمال را شناسایی کرده و بفهمیم غیر از علمی که خدا در این لحظه با فضاگشایی مان به ما می دهد، علم دیگری نداریم و اقرار کنیم که درد داریم، ناقص هستیم و همانیده شده ایم، در نتیجه با این اقرار صفر می شویم و دیگر به عنوان من ذهنی بلند نمی شویم؛ بدین ترتیب تعظیم خدا به وجود می آید.

آب رحمت بایدت، رو پست شو
وانگهان خور خمر رحمت، مست شو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

اگر واقعاً خود را نیازمند و طالب آب لطف و رحمت زندگی می‌دانی، به جای بلند شدن به عنوان من‌ذهنی و دخالت کردن در کار زندگی، زیر بار مسئولیت برو و نسبت به من‌ذهنی صفر شو. آن زمان شراب رحمت الهی را بنوش و از آن مست شو تا دردهای تو را شفا دهد.

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

فرو ما: نایست

ای پسر، بدان که اگر با فضاگشایی و عدم کردن مرکز نسبت به من ذهنی صفر شوی، کمک و رحمت بیکران ایزدی سراسر وجودت را فرامی گیرد. پس تو به یک رحمت خداوند در این لحظه بسنده نکن، دست از فضاگشایی برندار و به کار روی خود ادامه بده، چراکه رحمت حضرت حق یکی پس از دیگری می رسد و هیچ انتهایی ندارد.

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو، مکوش

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

[مولانا از زبان زندگی می گوید] ای انسان، صبح بیداری از خواب ذهن نزدیک است. ذهنت را خاموش کن و خواستن و دانستن با ذهن را کنار بگذار و با سبب سازی من ذهنی ات فکر و عمل نکن، زیرا من با قانون قضا و «کن فکان» دنبال تو هستم و برای جدا کردن از ذهن و زنده شدن به بی نهایت خودم می کوشم. بنابراین تو با من ذهنی ات نکوش و کار را خراب نکن.

با تشکر

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا

-منابع: برنامه ۹۷۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)
-کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)
-با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

-پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت هزار و سیصد و شصتم

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید